

گزارش به کمیسر

جیمز میلز

ترجمه هادی آذری

هدف از یاداندازی مجموعه ادبیات داستانی نشر بیگل آن بوده که با بهره‌گیری از چهارم گذشتۀ این نشر و با پاری مترجمانی خوب و زبان‌دان در کنار مهارت عمومی و فنی سایر اعضای نشر ترجمه‌هایی خوب و دقیق از آثار ادبی ارائه شود که درخور نام نشر بیگل باشد.

به هر توجه به زیبایی و پیراستگی ظاهر و باطنی ترجمه‌ها، من خواهم آثاری از فرهنگ‌های مختلف را به شما عرضه کنم. قرار دارم که در این مجموعه از آثار ترجمه‌شده فارسی زبان قرار دهم و امید است که این مجموعه بتواند به شما کمک کند تا با زبان اصلی آثار بیگل آشنا شوید. امید آن دارم که خوانندگان عزیز بیگل از این مجموعه هم لذت ببرند.

بیگل

تلفن: ۰۲۶۷۷۷۷۷

آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه اول، بیگل

وبسایت: www.bidgol.com

نشر بیگل

Bidgol Publishing co.

گزارش به کمیسر

برخی مجازات‌ها را که بنا بر قاطعیت تمام مجازات‌ها بر کسی
کس توان در قوانین مجازات عمومی یافت.

اوست که شایسته

لاعن باشد سابق بخش استرداد نجات نبوی است

در اظهار نظری که با او پرونده لاکر - باقی

مقدمه

چندین و چند هفته بود که همه کارآگاه‌ها مدام با من درباره پاتریشیا باتلر حرف می‌زدند. آن روزها مشغول نوشتن کتابی بودم درباره محاکمه یکی از اعضای دارودسته پلنگ‌های سیاه که جرمش توطئه و دسیسه بود. بسیاری از کارآگاهانی که می‌شناختم می‌آمدند به رستوران ماریو که درست روبه‌روی دادگاه بود. پس از صرف غذا می‌نشستند کنار پیشخان و درباره این پرونده حرف می‌زدند. دیر یا زود یکی از آنها، که معمولاً فرانک باتن بود، می‌آمد سمت من و برای صدمین بار می‌گفت: «می‌دونی چیه، تو حتماً باید داستان پتی باتلر رو بنویسی.»

باتن مردی مضطرب، جدی و پُرشور و حرارت بود. افسری که بعد از فارغ‌التحصیلی از آکادمی پلیس توی یکی از آن ماشین‌های مجهز به بی‌سیم کنار دست باتن می‌نشست می‌گفت همه توی اداره دوست داشتند با فرانک کار کنند، آخر

فرانک هیچ وقت چیزی قبول نمی کرد. احیاناً اگر شهروندی برای قدردانی سیگار برگ یا نوشیدنی تعارف می کرد، باتن چیزی بر نمی داشت. همه می رسید به همکاری.

باتن همیشه در رستوران ماریو تک و تنها بود. البته این خواست خودش نبود. این کارآگاه های دیگر بودند که حواسشان بود خیلی با باتن گرم نگیرند. با او حرف می زدند، باهم نوشیدنی می خوردند، اما اگر می خواستند خاله زنک بازی در بیاورند یا درباره پرونده شان بحث کنند، سراغ کس دیگری می رفتند. باتن چند سالی در بخش امور داخلی^۲ کار کرده بود و با اینکه حالا در اداره مبارزه با مواد مخدر کار می کرد، هیچ کس کاملاً مطمئن نبود که همچنان در بخش امور داخلی مشغول نباشد.

پلیس های بخش امور داخلی را «پاچه گیر» صدا می زنند؛ کار نیروهای بخش امور داخلی این است که زاغ سیاه پلیس های دیگر را چوب بزنند. آنها در واقع مسئول حفاظت داخلی اداره هستند و طبیعتاً بین همکارانشان چندان محبوب نیستند. کافی است سرنخی پیدا کنند که نشان بدهد فلان پلیس دارد زیادی ریخت و پاش می کند یا با زن همسایه روی هم ریخته یا با آدم های خلاف می پرد، آن وقت، با کلی تله و میکروفون و بعد از پرس و جواز دوستان و فامیلش، روی سرش خراب می شوند. پلیس ها دلشان نمی خواهد با کسی

که به هر طریقی با بخش امور داخلی ارتباطی دارد نسبتی داشته باشند. بنابراین رفتارشان با باتن بسیار مؤدبانه بود ولی با او صمیمی نمی شدند.

جز وقت هایی که او از پتی باتلر چیزی می گفت. آن وقت بود که همه با او هم صدا می شدند و هیچ کس نمی توانست چنان که باید از خوبی های آن دختر بگوید. همگی شان پاتریشیا را دوست داشتند، چون نه تنها جوان، خوش مشرب و خوشگل بود، کارآگاه قابلی هم بود. پتی از مأموران مخفی اداره مبارزه با مواد مخدر بود و اکثر کارآگاه ها او را می شناختند و کارش را دیده بودند. باتلر طرف داران زیادی داشت.

همان موقع ها بود که یکی از مقامات اداره مبارزه با مواد مخدر قرار ملاقاتی بین من و باتلر ترتیب داد و من یک ماه بعد را صرف مصاحبه با باتلر کردم. البته مقاله هرگز چاپ نشد. دلیلش را نمی دانم. فقط می دانم اداره پلیس از همان ابتدا با این کار مخالف بود و اینکه بعد از کلی مذاکره و پیگیری بالاخره اجازه داده بودند باتلر مصاحبه کند. شاید همین مخالفت پلیس کافی بود تا مجله رغبتی برای چاپ آن مقاله نداشته باشد یا شاید هم سردبیر از آن مقاله خوشش نیامده بود؛ به همین سادگی. به هر حال، آن مقاله شش ماه در کشوی میز خاک خورد تا روزی که خبر مرگ پتی را در دیلی نیوز خواندم. کارآگاه دیگری به نام